

ایران را به کجا می برند

نشانه ها و علائم مشترک فاشیسم، نازیسم و اصولگرایی

بحثی که با روی کار آمدن دولت محمود احمدی نژاد، درباره ماهیت سیاسی و طبقاتی نیروهایی که او را به قدرت رساند شروع شده بود، همچنان یکی از محوری ترین بحث های شناخت ترکیب و توازن نیروهای حاکم در جمهوری اسلامی است. با بهره گیری از تاریخ و جنبش ها و حرکت های مشابه در دیگر کشورها برخی وی و نیروهای پشتیبان او را جلوه ای از "فاشیسم" و بعضی دیگر نوعی "بناپارتیسم" دانسته اند. برای روشن شدن بیشتر این بحث بنظر می رسد که این مفاهیم باید مقداری روشنتر شود. مطلب زیر در مورد فاشیسم که در آن از منابع اروپایی بهره گرفته شده با همین هدف نگاشته شده است.

فاشیسم به چه معناست؟

ریشه واژه فاشیسم از زبان ایتالیایی و از کلمه "فاشیو" است، و این نشان و علامتی است که موسولینی و حزب ناسیونال فاشیست وی از رم باستان وام گرفته و بر پرچم خود قرار داده بودند.

در فردای جنگ جهانی اول - در 1918 - در برخی کشورهای اروپایی از جمله ایتالیا، اسپانیا و آلمان جنبش ها و احزاب سیاسی ظهور کردند که دارای خصلت های نسبتا مشترکی بودند و زیر نام فاشیست دسته بندی شدند. برخی از این جنبش ها بعدا به قدرت رسیدند. بنابراین می توان، از یکسو برنامه و ایدئولوژی فاشیسم ها و از سوی دیگر پراتیک و اقدامات آنها را چه در حکومت و چه بیرون از آن بررسی کرد. برنامه و عمل فاشیست ها در همه جا یکسان نیست و مطالعه فاشیسم باید با مطالعه مشخص، از جمله نازیسم در آلمان، فاشیسم در ایتالیا و فرانکیسم یا فالانژیسم در اسپانیا و غیره تعمیق و تدوام یابد. با اینحال بین این جنبش ها و احزاب آن اندازه خطوط مشترک وجود دارد که بتوان آنها را در درون یک مطالعه عمومی پیرامون فاشیسم قرار داد و مضمون و خصلت عمومی فاشیسم را بیرون کشید.

دورانی طلایی فاشیسم در سال های پس از جنگ جهانی اول سرانجام با شکست ایتالیای فاشیست در 1943 و آلمان نازی در 1945 پایان گرفت. از آن بعد بقایای فاشیسم به شکل فرانکیسم در اسپانیا و رژیم سالازار در پرتغال به حیات خود ادامه دادند. با مرگ فرانکو در 1976 و پیش از آن سقوط سالازار در پرتغال دیگر هیچ جنبش فاشیستی در اروپا قدرت را در دست ندارد. هرچند جنبش های نئوفاشیست یا نئونازی کم شماری همچنان به حیات خود ادامه می دهند.

برنامه فاشیست ها:

برنامه های احزاب و جنبش های فاشیستی اصولا مجموعه ای از عناصر ناهمگون هستند که از احزاب سیاسی مختلف، از راست افراطی گرفته تا سوسیال دمکراسی، استخراج شده اند. تمجید ناسیونالیسم و تحکیم قدرت دولت و ارتش، توسعه طلبی خارجی، دخالت در کشورهای دیگر و تمایل آشکار به لشکرکشی و فتح دیگر کشورها، نفی نظام پارلمانی و مردود دانستن لیبرالیسم که منظور از آن نه نظام سرمایه داری بلکه دمکراسی و نظام پارلمانی است، پذیرش و تقدس مالکیت خصوصی اما تقبیح سواستفاده از این حق و انتقاد از نقایص سرمایه داری در این عرصه، تلاش برای پشت سر گذاشتن مبارزه طبقات با تاکید بر همبستگی ملت یا ایجاد سازمانهای صنفی، ادعای ضرورت نوسازی نخبگان و تمجید فرد و

لزوم ترفیع "انسان‌های قوی" که موجب این نوسازی نخبگان می‌شود... اینها از جمله خطوط مشترکی است که میان فاشیسم، نازیسم و فالانژیسم در ایتالیا، آلمان و اسپانیا دیده می‌شود. مشابه این‌ها را می‌توان با برخی تفاوت‌های بزرگ و کوچک که مربوط به شرایط مشخص سیاسی و یا زمینه‌های تاریخی و جغرافیایی است در جنبش‌های فاشیستی دیگر کشورها دید. مثلاً در گونه ایرانی فاشیسم، جای همبستگی ملی را موقتا همبستگی مذهبی گرفته است که روز بروز بیشتر به سمت همان همبستگی ملی حرکت می‌کند؛ مانند دفاع از برنامه هسته‌ای که برنامه ملی معرفی می‌شود.

بخش عملی برنامه فاشیست‌ها یعنی اقداماتی که در صورت کسب قدرت باید اتخاذ کرد عموماً مجموعه‌ای از وعده‌های بسیار مبهم است. (به استثناء برنامه فالانژهای اسپانیا در مورد اصلاحات در عرصه کشاورزی). تاکید این برنامه‌ها بیشتر بر روی نقاط منفی سیستم اداری، سیاست‌های حاکم، انتقاد از انسان‌ها و در پوشش آن ستیز با سازمان‌هایی است که باید حذف شوند. در مورد اخیر، نازیسم و فاشیسم هیئت‌تری روی حذف یهودیان و کمونیست‌ها متمرکز بود. از نظر فاشیست‌ها نقش برنامه‌ها و وعده‌ها، نه اجرای عملی آنها، بلکه جذب هواداران و رای دهندگان از قشرهای مختلف اجتماعی است. به همین دلیل است که برنامه آنان همواره خصلت ناهمگون دارد و از شعارهای احزاب مختلف از راست تا چپ در آن دیده می‌شود.

ایدئولوژی:

ایدئولوژی فاشیسم بسته به کشوری که در آن قرار گرفته بر جنبه‌های متفاوتی تاکید می‌کند. مانند نژادپرستی و یهودستیزی در آلمان، یا تاکید بر ساختارهای صنفی فاشیستی در ایتالیا. اما فاشیسم‌های اروپا همه در این نکته مشترکند که مبارزه با مارکسیسم و چپ را الویت قرار دارد و آن را متهم می‌کنند که سنت‌ها، خانواده و میهن را به خطر انداخته است. در برابر انقلاب مارکسیستی که از نظر آنان مترادف با بی‌نظمی و هرج و مرج است، فاشیست‌ها خود را طرفدار "انقلابی" می‌دانند که نظم و اقتدار را برقرار می‌کند. بازی با واژه انقلاب و تهی کردن آن از هرگونه مضمون تحول ساز و برعکس طرفداری از حفظ وضع موجود یکی از مشخصه‌های فاشیسم‌هاست.

محکوم کردن دولت لیبرال و نظام سرمایه‌داری در بخشی بدینگونه توجیه می‌شود که آنان ناتوان از مبارزه قاطع با چپ، مارکسیسم و ماتریالیسم هستند. فاشیسم‌های اروپایی نظام سرمایه داری را از این جهت نکوهش می‌کردند که موجب گرایش مردم به مارکسیسم و ماتریالیسم و گسترش فساد و بی‌خدایی شده اند. فاشیسم ضمناً در ابتدا بعضاً از حمایت کلیسا نیز برخوردار بود، بویژه در پرتغال و اسپانیا که مذهب کاتولیک در آن پایه ایدئولوژی حاکم را تشکیل می‌داد.

همبود ملی در فاشیسم آلمان بویژه بر مبنای تاکید بر هویت بیولوژیک و زیست شناسانه قرار دارد: همبود خون و خاک که یهودیان در آن جایی ندارند. فاشیسم خواهان "خلوص" کامل است، خلوص ملی یا خلوص نژادی و بعضاً خلوص مذهبی.

فاشیسم به جوانان و به همه تحقیرشدگان وضعیتی اجتماعی را وعده می‌دهد که به تحقیر آنان خاتمه خواهد داد. فاشیسم بدینسان موفق می‌شود که شورش و سرگشتگی توده بی‌چیز ناشی از شرایط اجتماعی و بحران اقتصادی را به عرصه ماورای اقتصادی منحرف کند و یهودستیزی، کمونیسم ستیزی، بیگانه ستیزی، مرفه ستیزی و غیره را جای آن بنشانند.

فاشیست‌ها مدعی‌اند دمکراسی همه مردم را هم سطح یعنی در سطحی پایین قرار می‌دهند و در برابر آن اصل "سلسله مراتب" را قرار می‌دهند. افراد "برتر" با "تخبه" حق فرماندهی دارند و بقیه وظیفه فرمانبری. بدینسان نابرابری اجتماعی توجیه می‌شود، اما مبنای این نابرابری برخلاف نظام لیبرال ثروت یا موقعیت خانوادگی نیست بلکه توان فردی است. بدینسان تحقیرشدگان و قربانیان بحران بجای آنکه با اصل وجود حقارت و امتیاز و سلسله

مراتب به مبارزه برخیزند، این اصل را می‌پذیرند و تن به فرمانبری می‌دهند، با این امید و تصور که آنان نیز در صورت لیاقت می‌توانند **فرمانده** شوند. فاشیست‌ها بدین منظور درهای سیستم و پست و مقام‌ها را بر روی **فرمانبران مطلق** ولو اینکه از طبقه ممتاز و حاکمه نباشند باز می‌کنند و نام آن را اعتلا، جانشینی و چرخش **"نخبگان"** می‌گذارند. در راس سلسله مراتب نخبگان یک **"ابرمرد"** قرار دارد که دارای **"نبوغ"** و حتی خصلت‌های ماورایی و خداگونه است.

فاشیست‌ها به توده مردم پیشنهاد می‌کنند که در جمعیت‌ها و جوامع مختلف حضور یابند و بدین‌طریق در کار مشترک نجات و عظمت میهن مشارکت کنند. رهبر عالی مانند فورهر (لقب هیتلر)، دوچه (لقب موسولینی)، کودیلو (لقب فرانکو)، رهبری فرهمند است که مزین به همه اوصاف نیکوست که موجب می‌شود اطاعت مطلق و فوری از او واجب باشد. همه عرصه‌ها از جمله عرصه‌های اقتصادی بر مبنای همین اصول قرار دارد. مثلاً در محل کار چیزی به نام مبارزه طبقات معنا ندارد، بلکه همه کارکنان یک کل واحد و هماهنگ را تشکیل می‌دهند و کارفرما همان نقش رهبر دلسوز و نخبه را بعهده دارد. در خانواده و در جامعه مرد نقش اصلی را دارد و مورد تمجید قرار می‌گیرد. زن قبل از هر چیز **"مادر"** است. از او ستایش و تکریم بسیار می‌شود، اما بعنوان کسی که طبیعت و **وظیفه مقدس "زاینده‌گی"** را بر دوش او قرار داده، نه بعنوان انسان برابر و دارای حقوق برابر با مرد.

حزب:

حزب بر اساس همین اصول بنا می‌شود. هیتلر در کتاب **"نبرد من"** صریحاً می‌گوید: **"قدرت یک حزب سیاسی به هیچ وجه در هوشمندی و استقلال روحی اعضایش نیست، بلکه بیش از آن در اطاعت و روحیه ای است که با آن دستورهای معنوی رهبری را اجرا می‌کند."** همراه حزب یک سلسله سازمان‌ها وجود دارند که تقریباً همه گروه‌های مختلف افراد را از گهواره تا گور دنبال می‌کنند. این سازمان‌ها یا بر مبنای **سن و جنس** پایه گذاری شده‌اند، یا بر مبنای **شغل** و یا سندیکاهایی از نوع جدید هستند که وظیفه آنان دفاع از منافع اعضایشان نیست، بلکه ایجاد صلح اجتماعی در کارخانه‌ها و سازماندهی تفریحات است. هدف این است که از طریق این سازمان‌ها یک **ایدئولوژی یکسان و یکسان کننده** در جامعه پخش شود. در کنار حزب، سازمان‌های **شبه نظامی** وجود دارند که وظیفه آنان قبل از رسیدن به قدرت، ترساندن مخالفان و غیرفعال کردن رقبای سیاسی از طریق بکارگیری زور است. این سازمان‌ها پس از بدست گرفتن قدرت یا به جزیی از دستگاه پلیسی تبدیل می‌شوند یا در برخی موارد رهبری سازمان‌های اجتماعی و صنفی را در دست می‌گیرند. روابط درون این سازمان‌های ظاهراً اجتماعی و صنفی همچنان بر مبنای سلسله مراتب نخبه گرایی و فرماندهی و فرمانبری است.

اهمیت تبلیغات

همه احزاب فاشیست اهمیت زیادی به تبلیغات، بویژه تبلیغات **شفاهی** می‌دهند. این تبلیغات شفاهی مبتنی بر ادعاهایی است که گویا بدیهی هستند و نیاز به اثبات ندارند. آنان ادعاهای خود را همچون حقایق غیرقابل بحث مطرح می‌کنند. هدف تبلیغات فاشیست‌ها تأثیر گذاردن بر **خرد و اندیشه** افراد نیست، بلکه بر **احساس** آنان است. نقشی که **مداح**‌ها در ایران کنونی بدست آورده‌اند را باید در همین ارتباط دید. یعنی جای روحانی واعظ که اندیشه مردم را هدف قرار داده بود، اکنون **"مداح"** اشغال کرده که هدفش بازی با احساسات و سوز و گداز و تحت تأثیر قرار دادن آنان است.

فراخوان به احساسات و بی‌خردی همراه است با نمایش قدرت و تظاهرات **نظامی** و **شبه نظامی**. فعالیت سیاسی برای مردم به توالی تظاهرات پرشکوه و تماشایی تبدیل می‌شود،

نوعی نمایش سیاسی که وسایل ارتباط جمعی و مطبوعات از آن تمجید می‌کنند و بشدت توسط قدرت کنترل می‌شود.

هدف تبلیغات از نظر فاشیست‌ها ایجاد **طغیان درونی** است که باید کارایی فوری داشته و بسیج‌کننده باشد. ایدئولوژی باید ساده و بیش از آن ساده‌گرا باشد. بقول هیتلر "سطح فکری تبلیغات باید تا آنجا پایین باشد که وسیعترین مردم را جذب کند. هنر تبلیغات در آن است که در توده مردمی که زیر سلطه غریزه هستند نفوذ کند." شاید سخنان هیجانی و سطحی احمدی نژاد و یا ملاحسنی نمونه برجسته‌ای در این زمینه باشد.

تبلیغات باید وسیع و بی‌وقفه باشد. در آن باید چند استدلال وجود داشته باشد که بطور خستگی‌ناپذیری تکرار شوند. یک **رقیب** را مشخص می‌کند، رقیبی که تنها مسئول همه بدبختی‌های مردم است و همه گناه‌های گذشته و حال برعهده اوست. فاشیسم تاریخ را براساس این داده از نو می‌نویسد. در ایران نیز مثلاً علی خامنه‌ای در ابتدای دهه هفتاد شمسی "تهاجم فرهنگی" یعنی در واقع روشنفکران را مسئول همه نابسامانی‌ها معرفی می‌کرد و تاریخ نویسان رسمی و نویسندگان کتاب‌های درسی بسیج شده بودند تا همه گناه‌ها و کژتابی‌های تاریخ ایران را به "روشنفکران غرب و شرق زده"، مارکسیست و غیرمارکسیست، نسبت دهند. در دوران اخیر و با گسترش بحران اقتصادی و ژرف شدن شکاف طبقاتی که بصورت رویگردانی وسیع مردم از حکومت خود را نشان می‌دهد، این نقش به برخی چهره‌های سیاسی-اقتصادی انتقال یافته، مانند هاشمی رفسنجانی که در انتخابات رییس جمهوری اخیر هر آنچه منفی در 27 سال گذشته رخ داده فقط و فقط به او نسبت داده می‌شد.

ترور و خشونت

حضور افراد در گروه‌های مختلف اجتماعی برای اندیشیدن مشترک نیست، برعکس باید مانع از اندیشه فردی شود. اطاعت و **خشونت** جای اندیشه را می‌گیرد. فاشیسم از خشونت بعنوان ابزار ویژه و اصلی برای حذف فیزیکی مخالفان سیاسی خود بهره می‌گیرد. بسیاری از تاریخ نگاران نقش **ترس** را در موفقیت‌های فاشیست‌ها نشان داده اند. این **ترس تنها ترس** از آزار و آسیب و **خشونت‌های فردی نیست**. **ترس فرهنگی و ماورایی یعنی آپوکالیپس و پایان جهان نقش مهمی در تبلیغات فاشیست‌ها دارد**. موضوع این تبلیغات خطر پیروزی "دشمن" است. در اروپا این ترس بعنوان خطر پیروزی مارکسیست‌ها مطرح می‌شد و این پیروزی حادثه‌های معرفی می‌شد که به آپوکالیپس و پایان جهان ختم خواهد شد. بدینسان پیوستن طبقات متوسط به فاشیسم تسهیل می‌گردید. در ایران نیز آپوکالیپس و پایان جهان و ظهور امام زمان نقشی مهم در تبلیغات فاشیست‌های ایرانی دارد. آنان از یکسو برای این ظهور جشن می‌گیرند و از سوی دیگر آن را آغاز "دریای خون" معرفی می‌کنند. بعبارت دیگر مردم باید به استقبال دریای خون بروند. شاید فاشیست‌های ایرانی با تبلیغات در مورد ظهور نزدیک امام زمان از هم اکنون دارند ضمناً خود و افکار عمومی را برای پذیرش یک حمله هسته‌ای به ایران آماده می‌کنند. چنین حمله‌ای باید با استقبال مردم روبرو شود زیرا نشان ظهور نزدیک امام غایب خواهد بود. فاشیست‌های ایرانی بدینسان می‌خواهند ضمناً پایان حکومت خود را نزد مردم با پایان جهان و تاریخ گره بزنند. موج خرافات، تبلیغ ترس‌های موهوم، دامن زدن به تفکرات خیالی و **ماورالطبیعه**، ظهور پیاپی امام زمان‌های قلابی و ... همگی جزئی از یک برنامه تبلیغاتی منظم و پیگیر است که خستگی، انفعال عمومی، احساس بیرون بودن آینده از تاثیر عمل کنونی انسان‌ها و پذیرش تقدیر ناگزیر باید نتیجه آن باشد.

فاشیسم پس از رسیدن به قدرت از **ترور** برای جلوگیری از شکل‌گیری مقاومت و ایجاد یک فضای ناامنی عمومی استفاده می‌کند و می‌کوشد اطراف هر گونه مقاومت بالقوه‌ای را خالی کند. هدف خشونت فاشیستی ضمناً تحقیر مخالفان است. **فالانژیست‌ها** کارگران را ناگزیر می‌کردند کارت عضویت سندیکا را بچونند. فاشیست‌های ایتالیا به زور روغن کرچک در

دهان مخالفان خود می‌ریختند. نازی‌ها این تحقیر و سقوط انسانی را در اردوگاه‌های جنگی خود به ابعادی باورنکردنی رساندند. آنان با مخالفین قبل از آنکه نابود شوند چون موجودی که انسان نبوده و نیست رفتار می‌کردند.

کتابخانه